جلسه 320

سه شنبه 18/01/88

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

مطلبی از مرجح چهارم باقی مانده عرض کنم:

مرحوم آقای خوئی اگر یک خطابی مطلق بود و خطاب دیگری مشروط به قدرت بود، معتقد است که خطاب مطلق مقدم است بر خطاب مشروط به قدرت. این را قبلا توضیح دادیم. و همینطور معتقد است اگر دو خطاب مشروط به قدرت بودند، إذا قدرت فتوضأ، إذا قدرت فاسق الضیف مائا. باید ببینیم کدامیک اهم است. اهم مقدم است. و اگر مساوی بودند، یتخیر بینهما.

مرحوم آقای صدر اشکال کرده به آقای خوئی، فرموده است که إذا قدرت معنایش چیست؟ اگر معنایش این است که إذا لم تشتغل بمطلق واجب آخر، پس إذا قدرت فتوضأ می شود إذا لم تشتغل بواجب آخر فتوضأ. إذا لم تشتغل بواجب آخر فاسق الضیف مائا. دیگر معنا ندارد ترجیح به اهمیت. چرا؟ برای اینکه مطلق اشتغال به واجب آخر ولو اهم نباشد رافع تکلیف است در دیگری. ملاک منتفی می شود با اشتغال به واجب آخر ولو لم یکن اهم.

پس اگر معنای إذا قدرت فتوضأ این است که إذا لم تشتغل بواجب آخر فتوضأ، إذا قدرت فاسق الضیف ماءا هم می شود إذا لم تشتغل بواجب آخر فاسق الضیف مائا، کل منهما بامتثاله رافع لموضوع التکلیف الآخر ولو لم یکن اهم. چون فرمود إذا لم تشتغل بواجب آخر فتوضأ. نفرمود إذا لم تشتغل بواجب آخر اهم. پس معنا ندارد ترجیح به اهمیت.

جناب آقای خوئی! شما که در خطابین مشروطین بالقدرة می گوئید ایهما کان اهم فهو مقدم، اگر قدرت را معنا می کنید به عدم اشتغال بواجب آخر، می شود إذا لم تشتغل بواجب آخر فتوضأ، إذا لم تشتغل بواجب آخر فاسق الضیف مائا، وفرض این است که آب برای هر دو کافی نیست. خب هر کدام را امتثال کنم موضوع دیگری مرتفع می شود، چه اهم باشد چه نباشد.

و اگر إذا قدرت فتوضأ را معنا می کنید که إذا لم تشتغل بواجب اهم أو مساوی فتوضأ، إذا لم تشتغل بواجب أهم أو مساوی فاسق الضیف مائا، بله خوب است و ترجیح به اهمیت معنای معقولی پیدا می کند در خطابین مشروطین بالقدرة. ولکن اگر إذا قدرت فتوضأ را معنا کردید إذا لم تشتغل بواجب اهم أو مساو فتوضأ، دیگر خطاب مطلق که می گفت إجتنب عن مسّ اسم الله اگر اهم نبود مساوی نبود بلکه اضعف ملاکا بود، نمی تواند رافع موضوع وجوب وضوء باشد. اگر إذا قدرت را معنا می کنید إذا لم تشتغل بواجب أهم أو مساوی فتوضأ، خطاب إجتنب عن مسّ اسم الله در آن مثال دیروز که تزاحم بود اگر بخواهم وضوء بگیرم بالمباشرة باید مس اسم خدا بکنم، آقای خوئی فرمود إجتنب عن مسّ اسم الله خطاب مطلق است ولی خطاب إذا قدرت فتوضأ خطاب مشروط به قدرت است. خطب مطلق مقدم است. جناب آقای خوئی! اگر إذا قدرت فتوضأ معنایش این است که إذا لم تشتغل بواجب أهم أو مساو فتوضأ، خب در صورتی خطاب إجتنب عن مسّ اسم الله مقدم است که یا اهم باشد و یا مساوی باشد. و الا اگر اضعف ملاکا بود، اشتغال به او اشتغال به واجب اهم یا مساوی نیست.

پس جمع بین این دو مبنا که هم قائلید خطاب مطلق مقدمٌ علی الخطاب المشروط بالقدرة، و هم قائلید در دو خطاب مشروط به قدرت ایهما کان اهم فهو مقدم، این جمع بین متهافتین است. چون مبنایتان اگر این است که إذا قدرت یعنی إذا لم تشتغل بواجب آخر، خب خطاب مطلق بر خطاب مشروط مقدم است. ولی دیگر در دو تا خطاب مشروط به قدرت ترجیح به اهمیت معنا پیدا نمی کند. چون دو تا خطاب مشروط می شود: إذا لم تشتغل بواجب آخر فتوضأ، إذا لم تشتغل بواجب آخر فاسق الضیف ماءا، ترجیح به اهمیت معنا پیدا نمی کند. چون اشتغال به مطلق واجب آخر رافع موضوع است ولو اهم نباشد. و اگر می گوئید معنای إذا قدرت این است که إذا لم تشتغل بواجب اهم أو مساو فتوضأ، خب اگر اشتغال به اجتناب از مسّ اسم خداوند در حال حدث اشتغال به اهم یا مساوی نباشد، اشتغال به اضعف ملاکا باشد، رافع موضوع نخواهد بود، ولو خطاب مطلق باشد.

اقول: به نظر ما مرحوم آقای خوئی نه قدرت را به معنای عدم الاشتغال بواجب آخر معنا می کند، و نه عدم الاشتغال بواجب اهم أو مساوی، بلکه شق ثالثی هست، و آن این است که إذا قدرت یعنی معجز مولوی نداشته باشی. امر تعیینی مولوی به خلاف اگر نبود وضوء بگیر. یعنی اشتغال به امتثال امر تعیینی مولوی رافع موضوع وجوب وضوء است. در هر دو حال اشتغال به امتثال امر تعیینی مولوی به خلاف محقق می شود:

صورت اول: اینکه خطاب ما مطلق باشد. إجتنب عن مسّ اسم الله. عرفا این امر تعیینی مولوی است به اجتناب از مسّ اسم خدا در حال حدث. و این باطلاقه معجز مولوی است از وضوء بالمباشرة. می گوید اگر شما بخواهی وضوء بگیری بالمباشرة لا بالاستنابة، مجبوری دست بی وضوء بکشی به صورتت، در حالی که روی گونه هایت با جوهر نوشته شده است الله. بدون دست کشیدن هم آب نمی توانی برسانی به صورتت. آقای خوئی می فرمایند إجتنب عن مسّ اسم الله محدثا معجز مولوی عن الوضوء المباشری. چون امر تعیینی به خلاف است.

صورت دوم: اینکه امر مشروط به قدرت اگر اهم باشد، او هم عرفا معجز مولوی است. مثل چه؟ مثل إذا قدرت فاسق المریض مائا. عرف می گوید سقی المریض مائا اهم است از وضوء. خب إذا قدرت فاسق المریض مائا درست است که مشروط به قدرت است اما چون ملاکش اهم است عرف می گوید امر تعیینی مولوی داری به صرف قدرت در سقی المریض مائا. این هم می شود معجز مولوی.

پس آقای خوئی ره می تواند در جواب آقای صدر بگوید من نه قدرت را به معنای عدم اشتغال به امتثال واجب آخر معنا می کنم و نه قدرت را به عدم اشتغال به واجب اهم یا مساوی معنا می کنم. بلکه معنای سومی، و آن عبارت است از عدم اشتغال به امتثال امر تعیینی به خلاف. عرف خطاب مطلق را مثل إجتنب عن مسّ اسم الله امر تعیینی می داند به خلاف وضوء، در آن مثال سابق. إذا قدرت فاسق المریض مائا هم چون اهم است او هم از نظر عرف امر تعیینی به خلاف وضوء، و او هم معجز مولوی هست.

سؤال وجواب: اگر دو خطاب مشروط به قدرت بود و هر دو مساوی بودند مخیرم. اما اگر یک خطابی مطلق بود دیگر به اهم بودن او نگاه نمی کنیم. آن خطابی که مطلق است مقدم است. چرا؟ برای اینکه شما از کجا فهمیدید که آن خطاب مشروط به قدرت در این حال ملاک دارد و ملاکش اهم است؟ علم غیب که ندارید. خطاب مطلق مثل اجتنب عن مسّ اسم الله بر خطاب مشروط به قدرت مثل إذا قدرت فتوضأ مقدم است، چون عرف اطلاق خطاب مطلق را مقید نمی بیند. خطاب مطلق است وجهی برای تقیید او نیست. ولذا می گوید شما امر تعیینی دارید به اجتناب از مسّ اسم خدا، پس قادر بر وضوء نیستید عرفا. آقای خوئی این را می گوید. و در جائی هم که إذا قدرت فاسق المریض مائا بود، چون ملاک او اهم است باز عرف می گوید شما قادر بر وضوء نیستی. عدم قدرت بر وضوء گاهی منشأش وجود خطاب مطلق است که خطاب مطلق قید ندارد به هر حال بطور مطلق می گوید إجتنب عن مسّ اسم الله، و همینطور می تواند رافع قدرت بر وضوء خطاب مشروط به قدرتی باشد که اهم است. و لذا به نظر ما این اشکال که مرحوم آقای صدر به آقای خوئی ره گرفته اند وارد نیست.

البته ما قبول داریم که خطاب مطلق بر خطاب مشروط به قدرت مقدم نیست. این بحث مبنایی است. ما فقط اهم بودن را مرجح می دانیم. ولکن کلام در این است که آیا مرحوم آقای خوئی دچار تناقض گوئی شده است و تهافت در کلامش هست که مرحوم آقای صدر ادعا کرده است؟ ما به نظرمان نخیر هیچ تناقضی در کار نیست.

سؤال وجواب: خطاب مطلق متضمن امر تعیینی است به خلاف وضوء. و امتثال امر تعیینی به خلاف وضوء رافع قدرت بر وضوء است. خطاب مشروط به قدرت هم اگر اهم بود عرفا امر تعیینی است به خلاف وضوء، چون اهم است. هر امر تعیینی به خلاف وضوء، حالا این امر تعیینی ناشی بشود از اطلاق خطاب یا ناشی بشود از اهم بودن ملاک، این معجز مولوی است از خطاب مشروط به قدرت. چون اگر خطاب مطلق بود اطلاق خطاب می گوید مقید نیست وجوب اجتناب از مسّ اسم خدا به عدم صرف قدرت در واجب مشروط بالقدرة.

سؤال: ولو اهم باشد؟ جواب: شما که احراز نمی کنید که اهم است. خود خطاب مطلق به اطلاقش می گوید اگر تزاحم بود بین من و بین یک واجب مشروط به قدرت، اطلاق من محکّم است. من که مقید نکردم خطابم را. اطلاق من واجب مطلق و غیر مشروط به قدرت محکّم است. و از این اطلاق که می گوید إجتنب عن مسّ اسم الله (که مطلق می گوید، نمی گوید إذا قدرت)، کشف می کنیم که ملاکش یا اهم است از وضوء و یا اصلا وقتی شما اجتناب می کنید از مسّ اسم خدا، ملاک پیدا نمی کند وضوء. یا ملاک پیدا نمی کند وضوء و یا اگر ملاک هم پیدا کند ملاکش ضعیف است. اطلاق خطاب مطلق که إجتنب عن مسّ اسم الله می گوید وجوب من هیچ مشروط نیست به عدم صرف قدرت در امتثال واجب المشروط بالقدرة، بلکه به لحاظ صرف قدرت در امتثال واجب مشروط بالقدرة خطاب مطلق اطلاق دارد مقید نیست، وقتی مقید نبود پس ما یک امر تعیینی پیدا می کنیم به اجتناب از مسّ اسم خدا. امر تعیینیٌّ فهو ناف للقدرة علی الوضوء. در إذا قدرت فاسق المریض مائا آنجا چون از خارج احراز کردیم اهم بودن را، اطلاق امر به اهم محکّم است ومی گوید باید بطور تعیین بیائی سراغ من و مرا امتثا ل کنی. این هم می شود معجز مولوی از وضوء. ما به دنبال معجز مولوی هستیم تا نفی قدرت بشود بر وضوء. و از دو راه معجز مولوی حاصل می شود: یکی خطاب مطلق که به اطلاقش می گوید در حال تزاحم با واجب مشروط به قدرت من امر تعیینی دارم. یکی هم خطاب مشروط به قدرت اگر اهم بود. او هم می گوید من امر تعیینی دارم چون اهم هستم.

سؤال وجواب: ما معتقدیم تمام خطابات تکلیف مشروط به قدرت هستند. ولذا ترجیح به اطلاق خطاب را که خطاب مطلق است در إجتنب عن مسّ اسم الله ولی در إذا قدرت فتوضأ خطاب مشروط به قدرت است، ما ترجیح به خطاب مطلق بودن را قبول نکردیم، اما معنایش این نیست که تهافت در کلام آقای خوئی باشد.

سؤال وجواب: قدرت ظاهرش قدرت بر ذات فعل است و در باب تزاحم هم من قدرت بر ذات فعل دارم. بله اگر امر دیگری بود اهم بود، آن عرفا رافع قدرت است. ولی تا امر دیگر اهم نباشد من عرفا قادر بر این فعل آخر مزاحم خواهم بود و یقع بینهما التزاحم.

ما معتقدیم این مرجح ها با تفاصیلش حاکی است از یک قید واحد، و آن این است که آن چیزی که عقلاء در باب تزاحم مرجح می دانند، مرتکز عرفی این است که همان مرجح عقلائی در باب تزحم هم مرجح شرعی هست، چون شارع بر خلاف ارتکاز عرف حرف نزده است. ولذا در این بحث کافی است که ما ثابت کنیم که این مرجح، مرجح عقلائی است. منتهی تحلیل که می کنیم می شود نزدیک ده مرجح. اما در مقام تقید یک قید بیشتر نیست که إمتثل هذا التکلیف ما لم یکن هناک مرجح عقلائی فی الطرف الآخر. حالا مرجح عقلائی تا حالا برای ما ترجیح به اهمیت ثابت شد.

#### مرجح پنجم باب تزاحم (ترجیح ما لیس له بدل است علی ما له بدل)

مرجح پنجم باب تزاحم: ترجیح ما لیس له بدل است علی ما له بدل، که سه وجه برای آن ذکر شده است:

وجه اول: وجهی است که آقای خوئی ره مطرح کرده است. در همین مثال إجتنب عن مسّ اسم الله محدثا، آقای خوئی ره می گوید ببینید: خطاب توضأ بالمباشرة فإن لم تقدر فتوضأ بالاستنابة، اجتناب از مسّ اسم خدا محدثا بدل ندارد. نگفته اند إجتنب عن مسّ اسم الله فإن لم تقدر فاجتنب عن مسّ اسم جبرئیل. اینجور که نگفته اند. ولکن وضوء بالمباشرة بدل دارد که بدلش وجوب بالاستنابه است.

آقای خوئی ره فرموده: ما معتقدیم چون این خطاب إجتنب عن مسّ اسم الله بدل ندارد مقدم است بر آن وضوء بالمباشرة که بدل دارد.

گفته می شود که جناب آقای خوئی! شما که شبیه این مثال را در بحث ترجیح واجب مطلق بر واجب مشروط به قدرت مطرح کردید.

آقای خوئی می فرماید: اتفاقا این مرجح ما لیس له بدل از صغریات همان ترجیح خطاب مطلق بر خطاب مشروط به قدرت است. چطور؟ همینکه یک واجبی بدل اضطراری داشت، معلوم می شود وجوب آن مبدل مشروط به قدرت است. همینکه بگویند توضأ مباشرة فإن کنت مریضا فتوضأ بالاستنابة (یعنی دیگری بیاید آب بردارد به صورت شما بکشد که صورت از شما و شستن از او)، همینکه بدل دارد نشان می دهد که آن واجب اولی که مبدل است او مشروط به قدرت است. چون بدل گفت إن عجزت فأت بالبدل. خب معنایش این است که إذا قدرت فأت بالمبدل.

ولذا همیشه آن مبدلی که بدل دارد وجوبش مشروط به قدرت است، ولی آن واجبی که بدل ندارد وجوبش مطلق است. إجتنب عن مسّ اسم الله. ولذا آقای خوئی ره می گوید ما این مرجح را هم قبول داریم ولکن زیر مجموعه مرجح قبلی است.

البته این مثال معروف که در عروه هم هست که می گویند: تزاحم بین وضوء و تطهیر من الخبث فی صلاة واحدة، که من آب ندارم، یا باید وضوء بگیرم با بدن نجس نماز بخوانم، یا بدنم را تطهیر کنم با تیمم نماز بخوانم، آقای خوئی ره می گوید اینکه صاحب عروه گفته تطهیر من الخبث لا بدل له ولی وضوء له بدل، ترجیح می دهیم تطهیر من الخبث را بر وضوء از باب ترجیح ما لا بدل له، آقای خوئی می فرماید این مثال اشتباه است. چرا؟ برای اینکه اولا قبلا گفتیم در واجبات ضمنیه تزاحم نیست. ثانیا: تطهیر من الخبث هم مشروط به قدرت است. اگر وضوء دارد إن وجدت مائا فتوضأ و الا فتیمم، درباره تطهیر من الخبث هم دارد إن وجد مائا غسله و الا صلی فیه. او هم مشروط به قدرت است. روایاتی داریم قریب به این مضمون که عن رجل حضرت الصلاة و لیس معه الا ثوب نجس، قال إن وجد ماءا غسله و الا صلی فیه. این هم مشروط به قدرت است، إن وجد ماءا غسله.

سؤال وجواب: نماز با بدن نجس بدل نماز با بدن پاک است. بعدش هم بنا شد مشروط به قدرت بودن معیار باشد، خب وجوب تطهیر من الخبث هم مشروط به قدرت است، إن وجد مائا غسله، چه فرق می کند با إن وجد ماءا توضأ؟

سؤال وجواب: بین واجب استقلالی باید حساب کنید بدل و مبدل را، واجب ضمنی که مهم نیست. مهم آن چیزی است که مولا امر استقلالی به او دارد. نماز با بدن نجس بدل است نسبت به نماز با بدن پاک. و عرض کردم نماز با بدن پاک مشروط به قدرت است دیگر، إن وجد مائا غسله، همانطور که وضوء مشروط به قدرت است.

اقول: خب این فرمایش آقای خوئی طبق مبنای خودش هست که واجب مطلق بر واجب مشروط به قدرت مقدم است. ما که این مبنا را قبول نداریم، هم اشکال کبروی داشتیم و هم اشکال صغروی.

اشکال کبروی این بود که گفتیم حتی اگر بگوید إذا قدرت فافعل کذا، یک خطاب دیگر بطور مطلق بگوید إفعل کذا. یک خطاب مطلق می گوید إجتنب عن مسّ اسم الله، یک خطاب دیگر می گوید إذا قدرت فتوضأ مباشرة. وجهی ندارد خطاب مطلق مقدم بشود بر خطاب مشروط.

اشکال صغروی هم این بود که خیلی از این خطابها إذا قدرت ندارد. إذا وجدت ماءا دارد. وجدان ماء یعنی وجدان تکوینی آب. خب من واجد الماء هستم دیگر. در وضوء بالاستنابه اصلا روایت ندارد که إذا لم تقدر علی الوضوء مباشرة فتوضأ استنابة. همچنین چیزی در روایت نیست. روایت مفادش این است که: المریض یستنیب فی الوضوء، یستعین بغیره. خب این آقا از همه ما سالمتره منتهی داش منش است روی دستش نوشته الله، محمد، علی. حالا صبح می خواهد وضوء بگیرد می گوید چه جوری وضوء بگیرم. آیه هم نوشته است. حالا نگوئید آقای سیستانی می گوید اسم خدا را بدون وضوء هم می شود دست زد. آیه قرآن نوشته " وإن یکاد" نوشته که بازوانش چشم نخورد. حالا می خواهد وضوء بگیرد. تنها راه وضوء این است که دست بکشد به این آیه قرآن. خیلی خب. این مریض است؟ المریض یستعین بغیره، اینکه مریض نیست. پس چه جور شما می گوئید که دلیل تحریم مسّ اسم خدا در حال حدث رافع موضوع وجوب وضوء مباشری است. موضوع وجوب مباشری آدم سالم است و این از همه ما سالمتر است.

پس این وجه اول که وجه آقای خوئی است درست نیست.

دو وجه دیگر ذکر شده برای ترجیح ما لیس له بدل علی ما له بدل:

وجه دوم: مشهور می گویند دلتان بسوزد برای آن واجبی که لیس له بدل. اگر او را ترک کنید کل ملاکش ترک و فوت می شود. اما این واجبی که له بدل، بعض ملاکش استیفاء می شود. پس شما اگر واجبی که لیس له بدل را ترک کنید صددرصد ملاک نابود می شود، اما ملاک ما له بدل معظمش استیفاء می شود.

سؤال: بدل طولی که امر ندارد؟ جواب: چرا امر ندارد. فرض این است که اگر مساوی هم بودند جائز بود ما آن واجبی که له بدل را ترک کنیم برویم بدل او را انجام بدهیم از باب تخییر. مسلّم بدل او مشروع است ولو از باب تخییر. کلام در این است که حالا که بدل او مشروع است ولو از باب تخییر، فوقش تخییر در باب تزاحم است، پس بدل او مشروع است. حالا که بدل او مشروع است این ملاک وضوء بعضش استیفاء می شود با تیمم. اما ملاک اجتنب عن مسّ اسم الله، اصلا هیچ مقدار از ملاکش حفظ نمی شود بلکه تفویت می شود.

اقول: جواب این است که بله، ولی آن مقدار از ملاک تفویت شده در وضوء گاهی خیلی بیشتر است از آن ملاک در ما لیس له بدل. مثلا ما لیس له بدل ده درجه ملاک دارد، اما ما له بدل صد درجه ملاک دارد. بدلش 80 درجه ملاک او را استیفاء می کند، ولی 20 درجه ملاک مثلا وضوء فوت می شود. خب این 20 درجه ملاک وضوء بیشتر است از آن 10 درجه ملاک در ما لیس له بدل. آن مقدار فوت شده از ملاک در ما لیس له بدل چه بسا کمتر است. یعنی کل ملاک ما لیس له بدل را روی هم بگذاریم می شود 10 درجه. اما ما له بدل خیلی برای مولا مهم است. آن بدلش را هم انجام بدهی 20 درجه ملاک از اصل مبدل فوت می شود که بیشتر است از کل ملاک ما لیس له بدل.

سؤال وجواب: خب إذا جاء الاحتمال بطل ترجیح به ما لیس له بدل. خب شاید آن ملام در ما له بدل آن مقدار فائت بیشتر باشد. احتمالش کافی است. جعل بدل می گوید بعض ملاک وضوء را استیفاء می کنیم نه کل ملاک وضوء را. بعض ملاک فوت می شود. خب آن بعض ملاک که فوت می شود، شاید 20 درجه ملاک باشد که از کل ملاک آن ما لیس له بدل بیشتر است. مثل اینکه یک مؤمنی به من سلام کرد، من اگر جواب سلام او را بدهم نمی گذارند من بیایم وضوء بگیرم، می گویند تو با ضد انقلابها رفیق شدی. خب جواب سلام این ضد انقلاب را حالا ندهم چه می شود؟ 10 درجه ملاک فوت می شود. اما اگر وضوء نگیرم بروم تیمم کنم 20 درجه ملاک فوت می شود. شما از کجا می گوئید که اینجا باید حتما جواب سلام این را بدهم چون جواب سلام بدل ندارد، اینجور نیست که بگویند إذا لم تقدر علی السلام فسبّ، اگر سلام نتوانستی به طرف بدهی فحش به او بده. سلام بدل ندارد. درسته بدل ندارد ولی خیلی مهم نیست.

وجه سوم: بله یک بیان دیگری هست، و آن بیان این است که احتمال اهمیت در این ما لیس له بدل در کل بیشتر می شود. چطور؟ سه احتمال در مقام هست: یک: اینکه وضوء اهم باشد. پس اهم بودن وضوء می شود یک احتمال از سه احتمال. در این حال باید وضوء بگیریم. اما احتمال دوم این است که جواب سلام دادن اهم باشد. این هم یک احتمال از سه احتمال است. احتمال سوم اینکه هر دو مساوی باشند. اگر جواب سلام اهم باشد یا هر دو مساوی باشند، عملا باید جواب سلام بدهیم. چرا؟ برای اینکه اگر جواب سلام دادن اهم است که باید جواب سلام بدهیم. اگر جواب سلام با وضوء مساوی باشد، یعنی فرضی که ما کردیم غلط است، فرضی که ما کردیم که کل ملاک در جواب سلام کمتر باشد از آن ملاک فوت شده در وضوء. اگر ملاک جواب سلام مساوی است با وضوء، یعنی ملاک جواب سلام اگر 10 درجه است ملاک وضوء هم 10 درجه است.

آنوقت بعض ملاک وضوء را که با تیمم استیفاء می کنیم، مثلا 8 درجه ملاک وضوء را با تیمم استیفاء می کنیم، 2 درجه ملاک وضوء فوت می شود. اما اگر جواب سلام ندهیم 10 درجه ملاک جواب سلام فوت می شود.

پس سه احتمال در مقام هست، یکی اینکه وضوء اهم باشد. فقط این یک احتمال می گوید وضوء بگیر. اما دو احتمال دیگر هست که می گوید جواب سلام بده. آن دو احتمال دیگر یکی این است که جواب سلام اهم باشد، دیگری اینکه جواب سلام با وضوء هر دو ملاکشان مساوی باشد. خب اگر هر دو ملاکشان مساوی است، بعض ملاک وضوء را هم که با تیمم استیفاء می کنیم. آن بعضی که فوت می شود خب قطعا کمتر می شود از ملاک جواب سلام. ولذا آن مرجحی است که اگر روشن نشد فردا انشاءالله توضیح میدهیم.